

حمید فخرایی از ۳۵ سال زندگی در ۱۷ شهریور روایت می‌کند

به دنبال کاغذ باد تا بازار رضا



ایستگاه اول

سمیرا منشادی اصلالتا نیشابوری است و وقتی پدرش، دست خانواده را گرفت و سال ۱۳۶۸ راهی مشهد و محله هفده شهریور شد، حمید فخرایی تنها هفت سال داشت. در همین محله هفده شهریور قد کشید؛ محله‌ای که در قدیم، درختان توت بر کوچه‌های آن سایه افکنده و خانه‌ها تعدادشان بسیار کمتر از امروز بود. حالا ساکن خیابان یاران ۲۴ است و هر سمت از این محله را که نگاه می‌کند، به یاد خاطرات کودکی و قد کشیدنش می‌افتد.

فخرایی عضو هیئت امنای مسجد عباس بن علی^(ع)، معاون اتحادیه فیروزه مشهد، بازرس شرکت تعاونی فیروزه تراشان مشهد و رئیس شورای اجتماعی محله هفده شهریور است. هر آنچه را دارد، مدیون پدرش، مرحوم اسماعیل فخرایی، استادکار اسبق معدن فیروزه نیشابور و از معتمدین محله می‌داند.

ایستگاه دوم

باغ مرحوم ریختگر، دیوار به دیوار خانه مان بود. باغی یک هکتاری که مملو از درختان توت بود. وسط آن هم استخر بزرگی قرار داشت که در آن ماهی‌های رنگی ریخته بودند. با اجازه صاحب باغ، با بچه‌ها از توت‌های سفید و قرمز می‌چیدیم. حالا از آن باغ بزرگ، چند درخت توت بیشتر باقی نمانده است.

ایستگاه سوم

باغ یک قرانی روبه روی خانه مان بود. در گذشته، هر کس می‌خواست از آب‌یافضایش استفاده کند، باید یک قران پول می‌پرداخت. با بچه‌های محله هر روز عصر مقابل همین باغ، بساط فوتبال بازی می‌بازید. حالا این فضا تبدیل به زمین خاکی و بخشی از آن تبدیل به مجتمع مسکونی شده و تنها چند درخت از آن باقی مانده است.

ایستگاه چهارم



ایستگاه پنجم

کمی بالاتر از مجتمع گردشگری با با قدرت، یک مغازه آلومینیوم فروشی بود که دهه ۷۰ و ۸۰ در نیمه شعبان جشن مفصلی می‌گرفت. من و دوستانم به مراسم این مغازه دار می‌رفتیم و کمک می‌کردیم. صاحب مغازه که فوت کرد، این مراسم هم تعطیل شد.

ایستگاه ششم



در دهه ۷۰ و ۶۰ چای «شورا» را با آن پاکت زرد رنگش در انتهای کوچه بسته بندی می‌کردند. هنگامی که کامیون‌ها، چای را می‌آوردند، کارگران در محوطه مشغول بسته بندی می‌شدند. کار ماسرک کشیدن به این انبار و نگاه کردن به کارگران بود. حالا از آن محیط فقط چند انبار مانده است که صاحبان کارخانه از آن استفاده می‌کنند.

در مسجد عباس بن علی^(ع) که بین یاران ۷ و ۹ قرار دارد، اهالی روستاهای معدنی نیشابور مقیم مشهد، عزاداری می‌کنند. قدیم در مراسمی تصمیم گرفته شد که یک مسجد برای خودمان راه اندازی کنیم. هیئت امنات تشکیل دادند و برای خرید زمین اقدام کردند. یادم می‌آید هنوز مسجد ساخته نشده بود که زیر سقف چادری، مراسم تاسوعا و عاشورا برگزار می‌شد.